



مانیفست سانسور شده‌ی آلبر کامو

برگردان: رضا اسپیلی

سال ۱۹۳۹ کمی پس از آغاز جنگ و همین که نشریات به ناگهان دچار سانسور شدند آلبر کاموی نویسنده دست به قلم انتشار مقاله‌ی شد در روزنامه‌ی که در الجزایر چاپ می‌کرد؛ متنی که روزنامه‌نگاران را دعوت به آزاد ماندن می‌کرد. این متن سانسور و ممنوع چاپ اعلام شد. متنی عملی که قرار بود در شماره‌ی ۲۵ نوامبر ۱۹۳۹ در روزنامه‌ی *Soir républicain* چاپ شود، روزنامه‌ی تک‌برگی که کامو در الجزایر منتشر می‌کرد اما سال‌ها بعد و نخستین بار همین تازگی، در تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۱۲ در پیوست «فرهنگ و اندیشه»ی روزنامه‌ی لوموند چاپ شد و اینجا در روزگار برای نخستین بار در ایران و به زبان فارسی منتشر می‌شود. ماجرا به سادگی از این قرار است که ماشا سری خبرنگار لوموند به هنگام جستجو در بایگانی ملی ماوراءبهار در اکس آن پروانس *Aix-en-Provence* به این مقاله دست پیدا می‌کند.

کاموی بیست و شش ساله در این نوشته‌ی کوتاه چه ساده و قاطع به ارزش‌های اساسی سالم ماندن و درستکار بودن نه فقط به مثابه امری حرفه‌ی که به‌عنوان مساله‌ی شخصی اشاره می‌کند و سانسور اطلاعات که فرانسه را آلوده‌بوده به نقد می‌کشد. این مانیفست تاملی است بر روزنامه‌نگاری و جنگ و فراتر از آن بر انتخاب شخصی و بر آزاد ماندن. با هم بخوانیم:

امروزه مشکل بتوان از آزادی نشر سخنی به میان آورد و به زیاده‌روی متهم نشد. همچون ماتهاری^۱ متهم نشد. و خواهرزاده‌ی استالین لقب نگرفت.

این آزادی در میان آزادی‌های دیگر فقط تصویری کوچک از آزادی نیست. می‌توان عزم ما را برای دفاع از آن درک کرد اگر دانسته‌شود که راه دیگری برای پیروزی در جنگ وجود ندارد. قطعاً آزادی محدوده‌های خود را دارد. همچنین لازم است که این محدوده‌ها آزادانه به رسمیت شناخته‌شوند. با تمام موانعی که بر سر راه آزادی اندیشه تراشیده شده ما همچنان

همه‌ی آن‌چه را می‌توانستیم گفت، می‌گوییم و همچنان با رضایت همه‌ی آنچه را ممکن خواهد بود خواهیم گفت. به‌ویژه دیگر شگفت‌زده نمی‌شویم که سانسور اعمال شده در فرانسه به عنوان مثال برای *Soir républicain* هم منظور شود و بخواهد آن را توقیف کند (روزنامه‌ی چاپ الجزایر که کامو آن موقع سردبیرش بود)^۲. این واقعیت که حیات یک روزنامه بسته به خلق و خو و نظر یک نفر باشد بیش از هر چیزی میزان بیگانگی را که دچارش شده‌ایم نشان می‌دهد.

یکی از آموزه‌های فلسفه‌ی که نامش براننده‌اش است این است که در رویارویی با وضعیتی که نمی‌توان از آن پرهیز کرد نباید به نق و نونق‌ها میدان داد. امروز دیگر در فرانسه مساله این نیست که چه‌گونه از آزادی‌های نشر حفاظت کنیم، مساله این است که کنکاش کنیم چه‌گونه در رویارویی با سرکوب این آزادی‌ها روزنامه‌نگار می‌تواند آزاد بماند. این معضل دیگر مورد توجه جامعه نیست، دغدغه‌ی فرد است. همه‌ی آنچه اینجا دوست دارم از آن سخن بگویم شرایط و ابزارهایی است که با استفاده از آنها می‌توان در جنگ و اسارت‌هایش نه فقط از آزادی محافظت کرد، نیز آن را ابراز کرد. این ابزار چهار تا هستند: هشیاری، امتناع، طنز، و سرسختی. هشیاری نیازمند مقاومت در برابر تمرین نفرت و در برابر مذهب تقدیر است. در جهان تجربه‌ی ما قطعی است که از همه‌چیزی می‌شود پرهیز کرد. همین جنگ که پدیده‌ی انسانی است می‌شد در هر لحظه‌ی با ابزار انسانی از آن جلوگیری کرد. فقط شناخت تاریخچه‌ی همین سال‌های سیاست اروپا کافی است تا یقین داشته‌باشیم جنگ هرچه باشد علت‌های روشنی دارد. این نگاه روشن به چیزها تنفر کور و نومیدی برآمده از آن را از میدان به در می‌کند. روزنامه‌نگار آزاد در سال ۱۹۳۹ نومید نمی‌شود و برای آنچه می‌پندارد واقعیت است می‌رزمند چنان‌که کنشش بتواند بر جریان رویدادها تاثیر بگذارد. او هیچ مطلبی که به نفرت دامن بزند یا بذر نومیدی پیرا کند چاپ نخواهد کرد. همه‌ی این در اختیار او است.

رویارو با موج فزاینده‌ی حماقت همچنین لازم است که در بسیاری از موارد تن به انکار و امتناع داد. تمام این در تنگنا گذاشتن‌های آدمی نمی‌توانند کاری کنند که روح اندکی در ستکار بپذیرد که به ناراستی در غلتد. با همین مقدار اندکی که از سازوکار اطلاعات می‌دانیم راحت می‌توان صحت خبری را تعیین کرد. همین جاست که روزنامه‌نگاری آزاد باید تمام توجه خود را به کار گیرد. چراکه اگر نمی‌تواند هر آنچه را می‌اندیشد بگوید، می‌تواند آنچه را نمی‌اندیشد نگوید یا آنچه را که می‌پندارد نادرست است نگوید. معیار آزاد بودن روزنامه هم به این است که بگوید چه چیزهایی را نمی‌گوید. این آزادی به‌تمامی منفی از ورای نگاهی از دوردست، مهم‌ترین آزادی‌هاست اگر بدانند چه‌گونه از آن محافظت کنند زیرا راه آزادی واقعی را می‌گشاید. به همین قیاس روزنامه‌ی مستقل اصالت و وثوق اطلاعات و خبرهایی را که می‌دهد تضمین می‌کند، جامعه را یاری می‌دهد تا آنها را بررسی کند، از شست‌وشوی مغزی دوری می‌کند، دشنام‌ها را می‌زداید و با تحلیل اطلاعات پیراسته، آنها را ترمیم می‌کند. خلاصه اینکه با به‌کارگیری انسانی توانایی‌های خود به واقعیت خدمت می‌کند. این اقدام چنانکه باید، دست کم به او اجازه می‌دهد تا از پذیرفتن خدمت به دروغ تحت هر قدرتی روی زمین امتناع کند.

اینجا به طنز می‌رسیم. می‌توان بر این اصل اشاره کرد که روحی که پسند و ابزار تحمیل تضییقات را دارد در برابر طنز عایق است. به هیتلر نگاهی نمی‌اندازیم که فقط نمونه‌ی بی‌از میان دیگران داشته‌باشیم و از طنز سقراطی استفاده کنیم. این‌طور بگوییم که طنز سلاحی پیش‌بینی نشده است رویاروی قدرت بسیار خطرناک. تکمیل‌کننده‌ی امتناع در آن معنایی است که مجازش می‌داند؛ نه فقط رد آنچه نادرست است بلکه گفتن گهگاه آنچه درست است. روزنامه‌نگار آزاد سال ۱۹۳۹ توهمی نسبت به هوش مخالفانش ندارد. به آنچه به انسان مربوط می‌شود بدبین است. واقعیت بیان شده به لحن جزمی در

نه بار از ده بار بیانش سانسور می شود. همین واقیعت اگر به شوخی بیان شود فقط پنج بار از ده بار بیانش سانسور می شود. این موقیعت کمابیش به درستی امکانات هوش انسان را نشان می دهد. همین طور توصیف می کند که چرا روزنامه های فرانسوی چون Le Merle یا Le Canard enchaîné^۳ می توانند با جسارت به طور منظم مقاله هایی که همه می شناسیمشان منتشر کنند. روزنامه نگار آزاد سال ۱۹۳۹ اگر چه ناخواسته، ضرورتن طنزپرداز است. واقیعت و آزادی از آنجا که کمی عاشق هم هستند همخوابه های ضروری هستند.

این نگرش ذهن که به ایجاز شرح داده شد روشن است که می تواند بدون حداقلی از سرسختی به موفقیقت موثری برسد. موانع بسیاری سر راه آزادی بیان وجود دارند. اینها چندان جدی نیستند که بتوانند روحی را نومید کنند. چنانکه تهدیدها توقیف ها و تعقیب های قضایی در فرانسه به نتیجه ی مخالف آنچه پیش بینی شده بود می انجامند. اما باید پذیرفت که موانع نومیدکننده وجود دارند: اسرار به بلاهت، حماقت سازمان دهی شده، بی هوشی پرخاشجو که هزینه های را می پردازیم. بزرگترین مانعی که باید بر آن چیره شد اینجاست. قاطعیعت اینجا تاثیر اساسی دارد و با پارادکسی غریب اما روشن در خدمت عینیت و مدارا است.

به این ترتیب مجموعه یی از قواعد برای محافظت از آزادی داریم تا آن روز که به راحت برسیم. و بعد؟ خواهیم گفت. و بعد؟ چندان شتاب زده نباشیم. اگر هر فرد فرانسوی بخواهد در فضای درونی خود آنچه را که راست و درست می پندارد حفظ کند اگر بخواهد سهم کوچک خود را در ابقای آزادی ادا کند، بخواهد تسلیم نشود و اراده ی خود را به رسمیت بشناسد آن موقع و فقط آن موقع است که در این جنگ پیروز خواهیم شد در معنای عمیق و اژه.

اغلب روح آزاد این سده به رغم خود، طنزپردازی خود را حس می کند. چه کشف دلپذیری در این زمانه ی آتش! اما فضیلت انسان ایستادگی در برابر همه ی آن چیزی است که این همه را انکار می کند. هیچ کس نمی خواهد بیست و پنج سال تجربه ی سال های ۱۹۱۴ و ۱۹۳۹ را تکرار کند. پس باید روشی به تمامی نو را تمرین کرد که عبارت از عدالت و بخشش خواهد بود. اما این ها همه در قلب های آزاد و ذهن های باز یافته می شوند. این قلب ها و این ذهن ها را شکل بدهیم، زودتر از خواب برخیزیم. این وظیفه ی همزمان میانه رو و جاه طلب انسانی است که به انسان مستقل بازمی گردد. باید بدون اینکه بخواهیم خیلی جلوتر را ببینیم به آن وفادار باشیم. تاریخ به این کوشش ها توجه کند یا نکند آنها پرداخته شده اند.

پی نوشت

۱. ماتاهاری نام هنری رفاص شهره ی پارسی که در جریان جنگ جهانی یکم به جرم جاسوسی برای آلمان به جوخه ی اعدام سپرده شد. مارگارتا گرترویدا زله زاده ی هلند و بسیار دلفریب بود.
۲. الجزائر آن موقع مستعمره ی دولت فرانسه بود. دولت فرانسه همواره سیاست یک بام و دو هوا را در مورد الجزائر به کار می برد، مثلاً با اینکه به طور رسمی الجزائر را یکی از ایالت های خود می دانست هیچ کدام از امکانات یک ایالات داخل خاک فرانسه (متروپولیتن) به آن تعلق نمی گرفت. کامو اینجا با اشاره ی طعنه آمیزی به این واقیعت، همچنین می گوید که البته شگفت زده نمی شود اگر سانسور اعمال شده در داخل فرانسه برای الجزائر نیز منظور شود.
۳. مجله های طنز روز فرانسه.